



## درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۷۶

### حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل سوم از فصول مربوط به نظر ثالث در میراث غرقى و مهدوم عليهم است. ظاهراً سرّ اینکه برای این مطلب یک فصل مستقل باز کردند احتمال تعبّدی بودن این حکم است و گرنه مطابق قواعد اولیه هم اگر باشد و جمیع افرادی که در چنین حوادثی رحلت می‌کنند، می‌میرند، حکمشان یکسان باشد، عنوان خاص ندارد، کسانی که دسته‌جمعی مرده‌اند، خواه در اثر غرق باشد یا در اثر فرو ریختن سقف خانه باشد، با دیگران یکسان‌اند. حوادثی که مرگ دسته‌جمعی را به همراه دارد قاعده‌اش این است: آن که مال ندارد که سخن از این نیست که چگونه ارث می‌دهد یا اگر ربط نسبى یا سببى بین آنها نباشد باز جا برای این بحث نیست، اگر ربط سببى و نسبى باشد، تاریخ معلوم باشد، مقدم می‌شود مورث، متأخر می‌شود وارث و اگر تاریخ یکی معلوم باشد دیگر معلوم نباشد، حالا استصحاب که می‌کنیم آن اصل مثبت می‌شود، تأخر ثابت می‌شود یا نه، همان قواعد خودش را دارد باب جدایی نخواهد داشت.

اصرار اینکه برای این، باب جدایی است، همان احتمال تعبّد است و احتمال تعبّد هم بسیار بعید است، گرچه مرحوم صاحب جواهر و امثال ایشان خیلی مایل‌اند به اینکه جریان تعبّد را تقویت کنند ولی اینها تمثیل است نه تعیین. حالا اگر سائل سؤال می‌کرد که اگر در جبهه‌های جنگ بود یا بمباران بود یا بیماری‌های واگیر و دامنه‌دار و سرایت‌کننده بود یا حوادث دسته‌جمعی دیگر بود، باز حکم همین‌طور است.

پرسش: شما فرمودید که اصل اولی یک چیز را اقتضا دارد روایت مخالف آن است!

پاسخ: بله روایت مخالف است.

پرسش: بر همین اساس شاید صاحب جواهر این گونه می‌فرماید!

پاسخ: بله، روایات مخالف آن است اما اینها تعیین است یا تمثیل؟ الآن هم ما همان حرف را داریم که روایات مخالف آنهاست.

پرسش: اقتصار بر مورد نص ...

پاسخ: اقتصار در جایی است که خود امام (سلام الله علیه) چنین حکمی دارد اما سائل این را سؤال کرده است. اگر سائل طور

دیگری سؤال می‌کرد همین حکم بود، چون این را آدم هر چه بحث می‌کند، فحص می‌کند، می‌بیند خصیصه‌ای برای غرق و

فروریختن سقف نیست، اگر سائل سؤال دیگری می‌کرد که اینها در مسئله غرق نبود در مسئله وبای فراگیر بود باهم مرده‌اند،

بیماری‌های دیگر بود باهم مرده‌اند، حوادث دیگر بود باهم مرده‌اند، حضرت شاید همین‌طور جواب می‌داد.

غرض این است که این یک تعبد محض باشد که اگر سقف خانه فرو بریزد حکم این است، سقف مسجد فرو بریزد مثلاً این‌طور

نیست، این خیلی بعید است؛ سقف مغازه فرو بریزد، سقف مدرسه فرو بریزد این حکم را ندارد، سقف خانه اگر بیاید (فرو بریزد)

این حکم را دارد، این خیلی بعید است؛ اگر رفتند شنا بکنند باهم غرق شدند این حکم را ندارد ولی اگر سوار کشتی شدند و رفتند

غرق شدند این حکم را دارد، اینها خیلی بعید است. البته تصالح حرف خوبی می‌زند منتها عمده آن است که این تصالح، احتیاط

واجب است یا احتیاط مستحب؟ بله، تصالح که بشود هیچ حرفی در این نیست در هر موردی صلح خیر است ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾<sup>۱</sup> اما

حالا واجب است احتیاطاً تصالح کنند؟ نه، آن هم بعید است.

غرض آن است که آدم هر چه فحص می‌کند که آثار تعبد را در این نصوص پیدا کند سخت است. برخی که به نص تمسک

می‌کردند، این دلیل نیست به اینکه در خصوص این مورد تمسک بکنند در جاهای دیگر تمسک نکنند، محل ابتلا نبود و مانند آن.

«علی‌ای حال» این فرمایش را باید خواند، روایات فراوانی که در این باب هست همه اینها باید جمع‌بندی بشود تا روشن بشود که

استفاده تعبد محض در این جریان که فقط سقف خانه اگر فرو بریزد این حکم را دارد اما سقف مسجد یا مدرسه اگر باشد این حکم

۱. سوره نساء، آیه ۲۸.

را ندارد، اگر سوار کشتی بشوند و غرق بشوند این حکم را دارد، اگر بخواهند شنا بکنند یا در اثر طغیان آب یا سیل عمومی و فراگیر بیاید اینها غرق بشوند این حکم را ندارد، این خیلی بعید است.

بنابراین ما بار دیگر باید این متن را و همچنین روایات را مرور بکنیم عمده این است «فهاهنا امور ثلاثة»: امر اول این است که اصول و قواعد اولیه مقتضایش چیست؟ امر دوم آن است که مقتضای نصوص چیست؟ امر سوم آن است که نصوص همین است تعیین است یا اینها به عنوان مصداق روشنی است که مورد سؤال است و تمثیل است؟

در طلعه فصل سوم فرمودند که «و هؤلاء يرث بعضهم من بعض» این درست است. بعضی اشکال کردند که چطور در جنگ نهروان «بعضهم من بعض» نکردند! خب آنها معلوم نبود که وارث یکدیگرند؛ اگر در جنگ نهروان یا مانند آن که بسیاری از اینها همزمان کشته شدند، اگر بین ورثه توارث دو جانبه‌ای نبود، معلوم نبود که اینها وارثاند، اینها پیوند نسبی دارند پیوند سببی دارند. «و هؤلاء يرث بعضهم من بعض إذا كان لهم أو لأحدهم» در صورتی که عامل ارث باشد یعنی پیوند نسبی یا سببی باشد «إذا كان لهم أو لأحدهم مال» یک «و كانوا يتوارثون» از انساب هم باشند یا از اسباب هم باشند، این دو شرط «و اشتبهت الحال في تقدم موت بعض على بعض» این سه رکن. صورت مسئله باید این عناصر محوری سه‌گانه را داشته باشد، گاهی هم ممکن است شرط بعدی هم باشد.

پس اگر یکی از این عناصر محوری سه‌گانه نبود، یعنی اگر مال نبود یا توارث نداشتند یا سبق و لحوقشان مشخص بود این حکم «يرث بعضهم من بعض» را ندارند «فلو لم يكن لهم مال» یا یکی مال داشت یکی دیگر مال نداشت این شرط اول اگر از دست رفت؛ دو: «أو لم يكن بينهم موارثة» پیوند نسبی یا سببی، نه به هیچ نسبی از انساب و نه به هیچ سببی از اسباب توارث نبود «أو كان أحدهما يرث دو صاحبه كأخوين لأحدهما ولد» دو تا برادرند باهم غرق شدند، یکی فرزند دارد یکی فرزند ندارد، آن که فرزند دارد وارثش مشخص است، اینکه فرزند ندارد از محل بحث بیرون است «سقط هذا الحكم» یعنی این حکم اینجا جایی ندارد موضوع ندارد «و كذا لو كان الموت لا عن سبب» باهم اتفاق افتاده، در یک روز یکی تصادف کرده مرده، یکی بیمار بوده مُرده،

اینها که هیچ «أو علم اقتران موتهما» در صورتی که بدانیم با هم مردند این حکم نیست «أو تقدم أحدهما على الآخر» آنجا هیچ کدام ارث نمی‌برند، اینجا این متأخر ارث می‌برد.

عمده این فرع است «و في ثبوت هذا الحكم بغير سبب الهدم و الغرق مما يحصل معه الاشتباه تردد» این بعید است که تعبد خاصی در خصوص مسئله غرق و هدم بیت باشد «و كلام الشيخ» شیخ طوسی (رضوان الله تعالی) در نهاییه «یؤذن بطرده» یعنی مژده است «مع اسباب الاشتباه» در هر جایی که معلوم نباشد کدام مقدم است کدام متأخر، هر چه که شد حکم همین است، این نص آنجا را شامل می‌شود که «یتوارثان» هر جا که باشد منتها بر نهاییه مرحوم شیخ خیلی تکیه نمی‌کنند می‌گویند نهاییه‌اش آماده برای تحقیق فقهی نیست، بر مبسوطش تکیه می‌کنند.

«إذا ثبت هذا» یعنی اگر این شرایط بود. حالا تحریر صورت مسئله این است، قول مرحوم شیخ طوسی در نهاییه این است که روی نهاییه‌اش خیلی تکیه نمی‌کنند که این مخالف مسئله باشد «فمع حصول الشرائط» که وارث یکدیگر باشند، مال داشته باشند سبق و لحوق مشخص نباشد «یورث بعضهم من بعض و لا یورث الثانی مما ورث منه» دو مطلب است: یکی توارث دو جانبه است، یکی اینکه این مالی که از راه ارث به دست آمده، آن یکی از این مال ارث نمی‌برد وگرنه تسلسلی است، تسلسل دو جانبه لا ینقطع است، حالا مال خودشان که هیچ، زید از عمرو ارث بُرد مالی پیدا کرد عمرو هم از زید مالی پیدا کرد و ارث بُرد آن وقت آن دوباره از این مال الإرث ارث ببرد این هم دوباره از آن مال الإرث ارث ببرد تسلسل می‌شود.

پرسش: ... در ریاضیات ... حد تعیین می‌کنند

پاسخ: نه، یعنی حد ندارد تا تمام بشود!

فرمود: «إذا ثبت هذا فمع حصول الشرائط» دو تا مطلب است: یک «یورث بعضهم من بعض» دو «و لا یورث الثانی مما ورث منه» یعنی از این مال الإرث ارث نمی‌برند، از مال اصلی‌اش ارث می‌برند، هر مالی که زید داشت عمرو از آن ارث می‌برد اما این مالی که عمرو از آن ارث بُرد، از این مال، زید ارث نمی‌برد، هر مالی که زید داشت عمرو از آن ارث می‌برد، آن مقداری که ارث بُرد کسی از آن ارث نمی‌برد «و لا یورث الثانی مما ورث منه» از مال او ارث می‌برد اما از «مما ورثه منه» ارث نمی‌برد اما این «و

قال المفید رحمه الله یرث مما ورثه منه» از آن هم ارث می‌برد تا تمام بشود بالاخره. «و الأول أصح» که آن «لا یصح» برای اینکه شما ناچارید که چون تقدم و تأخر مشخص نیست، وقتی می‌خواهید بگویید زید از عمرو ارث می‌برد باید فرض کنید که عمرو متقدم است و زید متأخر و زید از عمرو ارث می‌برد، وقتی که عمرو از زید می‌خواهد ارث ببرد باید فرض کنید که زید متقدم است عمرو متأخر، این یک مرحله، این درست است. دوباره وقتی زید از عمرو ارث می‌برد همین زیدی که این را متقدم فرض کردید باید در بار دوم، متأخر فرض کنید، اینکه نمی‌شود! شما به چند نحو صورت مسئله دادید این فرض خیالی نیست که آدم خیال‌بافی کند «و قال المفید رحمه الله یرث مما ورث منه و الأول أصح» چرا؟ «لأنه إنما یفرض الممكن» فرض در جایی است که چنین حکمی ممکن باشد «و التورث مما ورث یستدعی الحیاة بعد فرض الموت و هو غیر ممکن عادة» شما اول گفتید زید از عمرو ارث می‌برد بسیار خوب! یعنی چه؟ یعنی فرض کردید که زید متأخر است عمرو متقدم، بعد گفتید که عمرو از زید ارث می‌برد، اینجا هم معقول است، یعنی عمرو متأخر و زید متقدم، در یک فرض زید متقدم، در یک فرض عمرو متأخر است، این تبعدهم بود. حالا دوباره زید بخواد از عمرو ارث ببرد یعنی همین زیدی که ما او را متقدم فرض کردیم باید متأخر فرض کنیم، گاهی هم متقدم فرض کنیم هم متأخر فرض کنیم، دو فرض که نمی‌شود. بنابراین این جا ندارد که از این مال ارث ببرند، از آن مال اصلی خودشان بله ارث می‌برند «و الأول أصح لأنه إنما یفرض الممكن» شما می‌خواهید فرض کنید بسیار خوب، چیزی را که ممکن است فرض کنید نه یک چیز محال؛ هم متقدم فرض کنید هم متأخر، اینکه نمی‌شود «و التورث مما ورث» این «یستدعی الحیاة بعد فرض الموت» شما زید را یک وقت وارث فرض می‌کنید یک وقت مورث، آنجا که وارث فرض می‌کنید یعنی متأخر است، آنجا که مورث فرض می‌کنید یعنی متقدم است، دوباره وقتی می‌خواهید همان جا ارث به او بدهید، یک بار متقدم می‌شود یک بار متأخر، چند بار فرض می‌کنید؟ «و هو غیر ممکن عادة (و لما روی: أنه لو کان لأحدهما مال صار المال لمن لا مال له)»<sup>۲</sup> بسیار خوب، حالا یکی مال داشت یکی مال نداشت، اینکه مال نداشت بالاخره ارث می‌برد، قبلاً مورث نبود حالا می‌شود وارث، برای اینکه آن یکی از این ارث نمی‌برد چون این مالی ندارد، حالا که مال پیدا کرد از او ارث می‌برند. زید و عمرو باهم مردند، زید مال دارد عمرو مال

۲. شرائع الاسلام، ج ۴، ۴۳ و ۴۴.

ندارد، گفتید آن که مال ندارد ارث می‌برد، آن که مال دارد ارث می‌دهد بسیار خوب، آن که مال دارد ارث نمی‌برد چون آن دیگری مال ندارد، حالا که دیگری از این یکی مال گرفت، ارث گرفت صاحب مال شد، اینکه نمی‌شود باز این از او ارث ببرد!

حالا این فرع بعدی است که دارند ذکر می‌کنند. اصل مسئله درست است یعنی اگر روی قواعد اولیه باشد که یکی مال داشته باشد یکی نداشته باشد حکم معلوم است، هیچ کدام مال نداشته باشند حکم معلوم است، سبق و لحوق مشخص باشد حکم معلوم است، اینها صوری است که معلوم است و قواعد اولیه هم همه را تأیید می‌کند. عمده آن است که هر دو مال دارند، هر دو پیوند نسبی دارند و تاریخ هر دو هم مجهول است. صورت مسئله همین سه عنصر است یعنی توارث دارند، مال دارند تاریخ هر دو هم مجهول است، اینجا فرمود توارث دو جانبه است و توارث دو جانبه یک مرتبه است این هم روشن است. اینهاش خیلی آسان است اما حکم مخصوص اینهاست یا دو نفر هستند باهم نسبت دارند، در همین بیماری کرونا باهم مثلاً رحلت می‌کنند اینها حکمشان چیست؟ می‌فرماید اثبات اینکه این مخصوص این باشد این خیلی بعید است.

باب دوم که حضرت فرمود ابوحنیفه از جای دیگر شنیده از خودش نیست، این روایتی که خوانده بودیم این بود یعنی وسائل جلد ۲۶ صفحه ۳۰۹ باب دوم که این روایت در بحث دیروز یک مقدارش خوانده شد مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ» این یک طریق و طریق دیگر: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ» که این روایت معتبر است «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ» که او از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می‌کند «سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْتٍ وَقَعَ عَلَيَّ قَوْمٌ مُجْتَمِعِينَ» جمعی نشسته بودند سقف فرو ریخت «فَلَا يُدْرِي أَتُهُمْ مَاتَ قَبْلُ فَقَالَ يُوَرِّثُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» یک توارث متقابل است، همه از یکدیگر ارث می‌برند «قُلْتُ» حالا طوری بود که شاگردان اینها به مقامی رسیدند و امامت را حیات کردند و در برابر اینها قرار گرفتند می‌گویند ابوحنیفه - ابوحنیفه شاگرد اینها بود - این چنین می‌گوید، حضرت می‌فرماید بله او هم شنیده است. «قُلْتُ: فَإِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ أَدْخَلَ فِيهَا شَيْئاً» حرف تازه‌ای وارد کرد حضرت فرمود: «وَمَا أَدْخَلَ قُلْتُ» گفتیم که «رَجُلَيْنِ أَخَوَيْنِ أَحَدُهُمَا مَوْلَايَ وَالْآخَرُ مَوْلَايَ» دو تا غلام بودند، برادر هم بودند، یکی غلام من بود یکی غلام دیگری «رَجُلَيْنِ أَخَوَيْنِ أَحَدُهُمَا مَوْلَايَ» مولا هم به عبد می‌گویند هم به مالک «وَالْآخَرُ مَوْلَايَ لِرَجُلٍ لِأَحَدِهِمَا مِائَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ» صد هزار درهم داشتند آن عبد دیگر «وَالْآخَرُ لَيْسَ

لَهُ شَيْءٌ رَّكِبًا فِي السَّفِينَةِ فَعَرِقَا» و غرق شدند «فَلَمْ يُدْرَأْ أُيُّهُمَا مَاتَ أَوَّلًا» عرض کرد حکم در اینجا چیست؟ فرمود: «كَانَ الْمَالُ لَوَرَثَةِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ» خود این شخص که مُرد این از آن برادرش ارث می‌برد «وَلَمْ يَكُنْ لَوَرَثَةِ الَّذِي لَهُ الْمَالُ شَيْءٌ» آن کسی که مال داشت او سهمی نمی‌برد، برای اینکه او مالی نداشت که ارث ببرد، این از باب سالبه به انتفاء موضوع است، نه برای اینکه این وارث نیست «كَانَ الْمَالُ لَوَرَثَةِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ» و لَمْ يَكُنْ لَوَرَثَةِ الَّذِي لَهُ الْمَالُ شَيْءٌ» از راه دیگر جبران کنیم نیست، مال ندارد «قَالَ فَقَالَ» این را به عرض حضرت رساند که ابوحنیفه این طور می‌گوید، حضرت فرمود که «لَقَدْ سَمِعَهَا» نه «شَعَعَهَا» بله او هم شنیده این حرف‌ها را، این مطالب را از ما شنیده است.

این روایت را مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ» که این هم، سند پایانی همان ابن ابی عمیر است نقل کردند. این را مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) با سند دیگر نقل کرد، پس اعتبار این سنداً مشخص است که محمدین ثلاث نقل کردند، مضمونش هم روشن است.

روایت دوم را مرحوم کلینی نقل کرد «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ» از یک طریق، و طریق دیگر «عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ» که این هم معتبر است، این جریان سماعه و ابن سماعه و اینها، غالباً می‌گویند مضمرة سماعه، این مضمرة نیست این قلم و کاغذ و اینها دستش بود می‌رفت خدمت حضرت، در صدر مسئله می‌فرمود که سؤال کردم از حضرت یا وجود مبارک ابی ابراهیم چنین فرمود، بعد پنج شش تا سؤال یا کمتر و بیشتر است در دومی و سومی «و عنه و عنه و عنه» دارد، اول در بالا نوشت که این را در محضر امام باقر شنیدم یا امام صادق یا فلان امام شنیدیم، از حضرت سؤال کردیم حضرت این جواب را داد بعد جمله دوم و سؤال سوم و سؤال چهارم را ضمیر ذکر می‌کند، اینها مضمرة نیست مضمرة این است که اصلش را نقل نکند، اینجا که مسند است دارد که «عنه» از امام صادق (سلام الله علیه) دومی را دارد «و عنه و عنه و عنه».

پرسش: مضمرة است به دست ما نرسیده است!

پاسخ: ما اگر کوتاهی نکنیم اصلش را ببینیم برای ما مسند است، ما فقط جواهر را می بینیم می گوئیم مضمهره است! خدا غریق رحمت کند در درس امام، کسی روایت را از رسائل نقل کرد امام فرمود «علیکم بالوسائل لا الرسائل!» «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ وَامْرَأَةٌ سَقَطَا عَلَيْهِمَا الْبَيْتُ فَمَاتَا» حضرت فرمود: «يُورَثُ الرَّجُلُ مِنَ الْمَرْأَةِ وَالْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ» اینها هر دو ارث می برند، «فَإِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ قَدْ أَدْخَلَ عَلَيْهِمْ فِي هَذَا شَيْئاً» حضرت فرمود: «وَأَيُّ شَيْءٍ أَدْخَلَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ» حالا اینجا سؤال از رجل و إمراه بود، آن سؤالی که از ابی حنیفه کردند «رَجُلَيْنِ أَخَوَيْنِ أَغْجَمَيْنِ» این بعد از فتح ایران، به ایرانی ها که مثلاً در دست آنها بودند می گفتند این مولاست، موالی است، از ایرانی ها به عنوان موالی یاد می کردند چون اینها را برده می گرفتند وقتی که فتح کردند.

پرسش: این موالی به معنای هم پیمان نیست؟...

پاسخ: حالا ممکن است ولی ظاهراً موالی که می گویند همین است.

پرسش: اگر موالی باشد ...

پاسخ: اگر مولای مکاتب باشد و امثال ذلک باشد مالک می شود.

پرسش: ...

پاسخ: آنجا بله اما اگر مکاتب باشد مالک می شود. معمولاً از بردگان و اینها به موالی یاد می کردند

پرسش: ... خیلی از ایرانی ها برده نبودند اما هم پیمان می شدند برای اینکه ...

پاسخ: بله چون اینها به اسارت در نیامده بودند. اینها مهاجران جنگی بودند، مسافرانی بودند که بعد از اینکه اسلام اینها را زنده کرد رفتند کوفه.

پرسش: در زمانی که بوده آن زمان ها از زمان خیلی گذشته بود.

پاسخ: بله اگر از همان ها سؤال کنند اینکه معلوم نیست ایرانی باشد. سخن در این است که وقتی که ایرانی می گفتند آن وقت می گفتند موالی، نه اینکه این روایت راجع به ایرانی ها باشد. حضرت فرمود که ابوحنیفه حرف تازه اش چیست؟ «قُلْتُ رَجُلَيْنِ



أَخَوَيْنِ أُعْجَبِيْنِ لَيْسَ لَهُمَا وَارِثٌ إِلَّا مَوَالِيَهُمَا أَحَدُهُمَا لَهُ» یعنی کسی که اینها را آزاد کرده، اینها اجمعی هستند، مال دارند و غیر از مولایشان کسی نیست، مولا هم سبب ولاء دارد ولای عتق، سببی وارث است نه نسبی «لَيْسَ لَهُمَا وَارِثٌ» یعنی وارث نسبی «إِلَّا مَوَالِيَهُمَا» که وارث سببی است «أَحَدُهُمَا لَهُ مِائَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ مَعْرُوفَةً» یعنی چیزی سکه‌هایی که رایج است، سکه رایج مملکت «أحدهما» این است و دیگری «لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رَكْبًا سَفِينَةً فَغَرِقَا» غرق شدند آن وقت «فَأُخْرِجَتِ الْمِائَةُ أَلْفٌ» این پول در آمد «كَيْفَ يُصْنَعُ بِهَا» حضرت فرمود: «تُدْفَعُ إِلَيَّ مَوْلِيَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ» او که «لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ» که مورث نیست، آن که «له شَيْءٌ» وارثش همین یکی است.

تا اینجا پیش همان حرفی بود که امام فرمود «قَالَ فَقَالَ مَا أَنْكَرَ مَا أَدْخَلَ فِيهَا» من آن حرفی که او زده را انکار نمی‌کنیم، این صدق است «صِدْقٌ» حرف راست زده است «وَهُوَ هَكَذَا» همین‌طور هم است «ثُمَّ قَالَ يُدْفَعُ الْمَالُ إِلَيَّ مَوْلِيَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ وَكَمْ يَكُنْ لِلْآخِرِ مَالٌ يَرِثُهُ مَوْلَى الْآخِرِ» نه موالی «فَلَا شَيْءٌ لَوَرِثَتْهُ»<sup>۱</sup> آنها که مال داشتند ورثه او چیزی سهم نمی‌برد، این برادر فقط ارث می‌برد، اینها سببی بودند بالاخره این حرف تازه‌ای نیست دو تا برادرند، این دو تا برادر با مولایشان رابطه سببی دارند با خودشان رابطه نسبی دارند. دو برادر را فرض کرده بودند دیگر. فرمود این ارث می‌برد. بنابراین ابوحنیفه حرف تازه‌ای نزد، همان حرف‌هایی که ما گفتیم را او هم یاد گرفت.

این باب دوم؛ در باب سوم و چهارم و پنجم هم چند تا روایت است که إن شاء الله در بحث فردا می‌خوانیم.

«و الحمد لله رب العالمين»